



## حاصل حوصله

نگاهی به نت‌هایی برای بلبل چوبی

• عباس صفاری

کارنامه‌ی شاعری شمس لنگرودی را در یک بررسی اجمالی به دو بخش یا دوره می‌توان تقسیم کرد. مجموعه شعر «نت‌هایی برای بلبل چوبی» مرزی است حائل میان این دو دوره. بلبلی که چند صباحی مصلحت را در خاموشی و زبان به کام گرفتن دیده است اما دیری نخواهد پایید که به صدا در خواهد آمد و آواز دگر گونه‌ای نسبت به آن چه در گذشته خوانده است سر خواهد داد. آواز شادی‌بخش و سرخوشانه‌ی پرنده‌ای بر نرده‌ی مهتابی، نه در پشت میله‌های قفس. و چاشنی آن اندوهی قدیمی در لابه‌های پنهانی زبان.

تا قبل از این مجموعه در نقد و نظرهایی که پیرامون فعالیت شمس لنگرودی منتشر می‌شد او را عموماً شاعری در رده‌ی شاعران متأثر از احمد شاملو قرار می‌دادند. من تأثیری را که او و بسیاری از شاعران هم‌نسلسش در آغاز کار از شاملو گرفته‌اند انکار نمی‌کنم. اما آنچه اشعار دوره‌ی اول آفرینش او را از کارهای شاملو و پیروانش متمایز می‌کند، رؤفت و مهربانی کم‌سابقه‌ای است که مانند هاله‌ی گرمی اشعار او را در خود می‌گیرد، عنصر عاطفه که حتی اشعار معترض و آرمانگرای او نیز از آن بهره برده است تا حد زیادی وام‌دار همین لحن ملایم و مهربانی است که تا به امروز از ویژگی‌های بارز شعر او بوده است. خشم، عصبیت و اضطراب، بخشی از کلنجارهای ذهنی شمس لنگرودی را مانند هر فرد دیگری که با مسایل امروزی جهان سر و کار دارد، تشکیل می‌دهد. اما ذهن او در رابطه با ناملایمات مانند غربالک گهواره‌ی سرخیوستان عمل می‌کند که فقط خواب‌های ملایم و پالایش شده را از خود عبور می‌دهد. و در نهایت آنچه به خواننده منتقل می‌شود خشمناک و نک و



ناله نیست. اندوه عمیق و صمیمانه‌ای است که حتی در خواننده‌ی غیر حرفه‌ای شعر حس همدردی و یگانگی ایجاد می‌کند.

این شب / شب دیگری نیست. / کوچه‌ها و خیابان‌ها همانند / سازها و همه‌ها / دست‌فروشی‌ها و نئون‌ها / ما نیز همچنان و همانیم / شکاف فاصله‌ها مان تنها به صمغ و سیاهی انباشته است / به دوده و زنبور. (قصیده‌ی لبخند چاک چاک، ص ۴۷)

هرگز فراموش نمی‌کنم شبی را که شمس لنگرودی در کانون سخن لُس آنجلس شعر می‌خواند. شرکت‌کنندگان به طرز بی‌سابقه‌ای ساکت بودند و در آن میان زن میان‌سالی بی‌وقفه برای اشعاری که به هیچ‌عنوان غم‌انگیز و اشک‌آور نبود اشک می‌ریخت. سوالی که در این رابطه برای من مطرح شد این بود که موفقیت یک شعر و حسی که در خواننده ایجاد می‌کند تا چه اندازه مدیون مضمون شعر و تا چه حد ناشی از لحن و موسیقی آن است. بدون شک لحن آمرانه‌ی شاملو در موفقیت تعدادی از اشعار سیاسی او با نظر به دوره‌ای که وجدان عمومی به تلنگری احتیاج داشت نقش عمده‌ای ایفا کرده است. یا به فرض لحن بی‌پروای نصرت رحمانی یا لحن جنون‌زده و هارمونیک مولانا.

موفقیت لحنی که شاعر انتخاب می‌کند تا حد زیادی بستگی دارد به موسیقی همراه کننده‌ی آن، چه عروضی باشد و چه هارمونیک. موسیقی در شعر شمس لنگرودی ذاتی است و از آغاز کار با او بوده است و استفاده از آن در دفترهای نخستین نشانگر این ادعاست، هر چند که شرایط پرورشی و مطالعات او نیز در نحوه‌ی استفاده‌ی دقیق و سنجیده از آن نقش داشته است و مانند هر استعداد دیگری با تمرین و ممارست به جایگاه امروزی‌اش رسیده است.

و هر روز صبح

که کلید در می‌چرخد

و نور و صدا

بر سنگ و فرشته‌ها فرو می‌افتد

بر چهره‌ی آرام زن، قطره اشک درشتی است

که به عربانی می‌درخشد،

هیچ‌کس او را نمی‌بیند.

(در مهتابی دنیا، ص ۳۷)

دفتر «نت‌هایی برای بلبل چوبی» که در سال ۱۳۷۹ از طریق نشر سالی منتشر شده است ده سال با مجموعه‌ی مقابل آن «قصیده‌ی لبخند چاک چاک» فاصله دارد. ده سال عقب‌نشینی لازم و سرنوشت‌ساز. اما نه برای تجدید قوا. ده سالی که نیروی او صرف مطالعاتی گسترده و چند جانبه می‌شود، به سفر می‌رود، زبان دیگری می‌آموزد، زندگی در غرب را تجربه می‌کند، با تمدن و فرهنگ چندین کشور غربی از نزدیک آشنا می‌شود و در این مسیر رفته رفته از گذشته‌اش، علایقش، باورهایش، عقایدش و حتی از خودش فاصله می‌گیرد تا بتواند در محل تلاقی چندین و چند راه وقتی در برابر کاغذ سفید می‌نشیند، قلم را با اطمینان و ایمان به صحت و درستی راهی که برگزیده است بر کاغذ بگذارد.

تغییر و تحولاتی که طی این سال‌ها در ذهن و نگاه لنگرودی ایجاد می‌شود به نوبه‌ی خود قالب و اجرای زبانی متفاوتی را طلب می‌کند که نخستین نشانه‌های آن را در همین مجموعه‌ی نت‌هایی برای بلبل چوبی می‌بینیم. اما هنوز تا مرحله‌ی صیقل خورده‌ای که این زبان بتواند بی‌هیچ سکت‌های لحظات زنده، سرشار و کشف و شهودی

زندگی را بازتاب دهد و به اوج جهان شمول و هستی‌گرایانه‌اش برسد راه کوتاهی در پیش دارد که در سه مجموعه‌ی بعدی شاعر، و در یک تب طولانی خلاقیت به ثمر می‌رسد و نهایتاً لنگرودی را به یکی از جذاب‌ترین چهره‌های شعر معاصر فارسی تبدیل می‌کند.



وقتی که به هر سو می‌چرخانی و گلی نیست تا آبش دهی  
وقتی که پرنده‌ای پیدا نیست  
تا بالنت را با او قسمت کنی  
وقتی که شبانگهان بهاری  
حباب ستاره‌ها  
به سر انگشتی می‌ترکد  
شاید سفر  
راهی برای رهایی است  
(نت‌هایی برای بلبل چوبی، ص ۹۶)

مجموعه‌ی مورد نظر سرآغاز گرایش شمس لنگرودی است به زبان محاوره و اهمیتش در مرزی که مابین دو دوره از کار او کشیده است. زبانی به ظاهر سهل و ساده. اما گذشته از خطر لغزش به جانب نثر. مشکل عمده در راه استفاده از این زبان هجوم فوجی از کلمات غیرشاعرانه است، یا کلمات جدید و برآمده از مناسبات مدرن و معاصر که استفاده از آنها به خودی خود امتیاز بزرگی محسوب نمی‌شود، همان‌طور که یگانه امتیاز شعر مشروطه از بابت کلمات وارده از فرنگ یا برآمده از تحولات و مناسبات علمی و صنعتی آن روزگار نیست. آنچه حائز اهمیت است جایگاه این کلمات است در شعر و نحوه‌ی استفاده‌ی آن با در نظر گرفتن بار معنایی، عاطفی و موسیقایی هر کلمه. بخش عمده‌ی موفقیت شاعر نیز بستگی به قدرت و مهارت او در همین بخش اجرایی دارد.

شمس لنگرودی در این مجموعه با احتیاط و به ندرت از این کلمات استفاده می‌کند. فریب تازگی‌شان را نمی‌خورد و در به کار گرفتن آنها همان سخت‌گیری و دقتی را به خرج می‌دهد که در استفاده از واژگان معمول و رایجی که بدنه‌ی اصلی شعرش را تشکیل می‌دهد.

هوایما

به زمین می‌نشیند

لبخند دودناک سپیده

چه اندوهبار است

(همان، ص ۴۰)

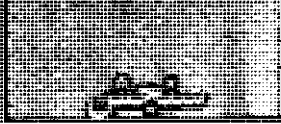
به کجا خواهی رفت

و روزگارت را چرا

به چراغ‌های قرمز می‌بخشی

(همان، ص ۸۹)

به رغم این‌که شعر را در یکی از تعاریف هزارگانه‌اش ادامه‌ی کار جادوگران و دروغ بزرگی پنداشته‌اند، هر شعری با نوعی از انواع اعتراف و ادعا همراه است. این اعترافات در هر اندازه و از هر جنسی «حقیقی یا مجازی»



که باشند باید برای خواننده باورپذیر باشند. وقتی حافظ ادعا می‌کند که ملایک را به چشم خود دیده که شبانه بر در میخانه می‌زده‌اند، باید آن قدر ماهرانه این دروغ بزرگ عرضه شود که خواننده هیچ شکی در صحت آن به دل راه ندهد.

در مجموعه‌ی نت‌هایی برای بلبل چوبی ما با دو نوع اعتراف سر و کار داریم. «اعترافات بزرگ» که یادآور مجموعه‌های نخستین دوره‌ی شاعری اوست و پشتوانه‌ی آن مشاهدات تاریخی و فرهنگی تمدنی است که او بر سکوی آن ایستاده است و روی سخنش با مردمی که با بقیض در گلو به صدایش گوش سپرده‌اند. و «اعترافات کوچک» و متأثر از حوادث روزمره‌ی شهروندی که ظاهراً دارد با خودش و برای خودش حرف می‌زند. در واقع اما شاخک‌های حساس او می‌کوشد نوسانات روحی، عاطفی و اجتماعی این روزگار مضطرب را در قالب زبانی ساده و روان به خواننده منتقل کند.

گذشته از لحن صمیمی شمس لنگرودی در این دو دوره عامل عمده‌ی دیگری که اعترافات او را خالص و واقعی جلوه می‌دهد در ارزش‌های استتیک و زیبایی‌شناسانه‌ی همین زبان به‌ظاهر ساده نهفته است. به بیان دیگر به کارگیری ماهرانه‌ی شگردهای کلامی و استحکام و انسجام اثر است که ادعای نهفته در آن را برای خواننده باورپذیر می‌کند. همان تردستی و قدرتی که باعث می‌شود دیدن ملایک را از زبان شاعر رندی مانند حافظ باور کنیم.

رودخانه‌ای

که شعله‌کشان

در سطور کتابت می‌گذشت

تو را با خود بُرد

و قلم‌هایت پارو شدند

و سرانگشت‌هایت پارو شدند

و تو شادمانه از سر خیزاب‌ها گذشتی

و به اقیانوسی تهی

در نشست.

(همان، ص ۶۴)

طی دو دهه‌ی گذشته در رابطه با کلیت زبان و کاربرد نامتعارف آن بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی خلاق در حوزه‌ی شعر، صرف سرپیچی از قواعد زبان و بر هم زدن نحو دستور حاکم بر جمله می‌شود. در جوار این گرایش جنجالی که به استثنای علی بابا چاهی و چند شاعر جوان‌تر، اکثر تجربه‌های شتاب‌زده‌اش به بن‌بست و شکست می‌انجامد جریان دیگری به دور از جار و جنجال‌های زودگذر ژورنالیستی تلاشش را بر کشف امکانات جدید و بالقوه در کلمه متمرکز می‌کند. شمس لنگرودی به این گروه دوم تعلق دارد و حاصل کارش شعری که نظر به نوستالژی و معصومیت از دست رفته‌ی ما دارد، و هدفش بازسازی معانی مخدوش شده یا کشف ناشده‌ای که ضمیر آگاه و حتی ناخودآگاهمان طی قرن‌ها و هزاره‌ها در عمده‌ترین وسیله‌ی ارتباطی‌مان به یادگار گذاشته است. شمس لنگرودی در نت‌های برای بلبل چوبی و مجموعه‌هایی که در ادامه‌ی آن می‌نویسد، از طریق تأمل و تعمق در ذات اشیاء و در مسیر تجربه‌های ناب و شاعرانه‌اش به قابلیت‌های ظریف و پنهان کلمات نزدیک می‌شود، به دامشان می‌اندازد و شکل و شمایل جدیدشان را در قاب‌های به هم پیوسته‌ای در برابرمان قرار می‌دهد.